

فهرست



ماهیگیر و دیو

حکیم رویان و ملک یونان

شاهین و پادشاه

علاءالدین و چراغ جادو

جزیره‌ای که نهنگ بود



۶۷

دره‌ی الماس‌ها

۶



۸۱

بچه‌شیر و آدمیزاد

۷



۹۵

چشمه‌ی جادویی

۸



۱۰۷

دراج و لاک‌پشت‌ها

۹



۱۱۹

قاضی پنج‌ساله

۱۰

وزیر گفت: «بله همین پیرمرد حکیم.»

پادشاه گفت: «ولی او جان مرا نجات داد. مرا از درد و رنج نجات داد. آخر چرا این حرف را

می‌زنی؟ نکند به او حسادت می‌کنی؟!»

وزیر گفت: «سرور من! ای پادشاه بزرگ، من خیر و صلاح شما را می‌خواهم. خوب فکر کنید

تا از کارتان پشیمان نشوید. به نظر من این حکیم دشمن جان شماست. او همان طور که جان

شما را نجات داد، می‌تواند شما را از بین ببرد. مطمئن

باشید که دنبال چنین فرصتی است.»

ملک یونان فریب حرف‌های وزیر را خورد و

نسبت به حکیم رویان بدبین شد. دستور

داد تا حکیم را به قصر بیاورند. نگهبانی

به دنبال حکیم رفت. حکیم که از همه

جا بی‌خبر بود به قصر آمد. پادشاه رو به

او گفت: «ای حکیم! می‌دانی برای چی

تورا اینجا آورده‌ام؟»

